

مجموعه شعر

دل نوشته‌های قطره

ریوار آبدانان

# دل نوشته‌های قطره

دل‌نوشته‌های قطره

ریوار آبدانان

نشر گریلا

۱۳۹۶ خورشیدی - ۲۰۱۷ میلادی

## دل‌نوشته‌ها

- خانه‌ی خورشید
- طلوع در سرزمین رؤیا
- آتشفشان خورشید
- دل‌نوشته‌های قطره
- قطره و شکوفه
- ترانه‌ی چریک
- سفری به جاودانه
- راز
- گل سرخ و ماه و قطره
- فصلِ نهایت

افسانِ آزاد شدن،  
بزرگ‌ترین حماسه‌ی تاریخ است

( به رفیق دوست‌داشتنی، سیروان آریو لیلخ و طلوع سرخ جاودانه‌اش )

## « خانه‌ی خورشید »

برخیز و اندر خارزارِ ظلمانیِ تردید

شعله‌ی پُرشورِ ایمان باش

که زخمِ تشنگی را

تا شفایِ آب

تنها، تُندری مانده‌ست.



بزن پارویِ دل در قایقِ رؤیا

که از گردابِ تلواسه‌ی قطره

تا ساحلِ آرامشِ دریا

چراغِ مژده‌بخشِ عشق، بیدار است.



بشنو!

خروسِ صبح می‌خواند:

« تا سقوطِ شب

تنها، سنگری باقی‌ست ».

جنگاور، قدم بردار

خانه‌ی خورشید نزدیک است.

## « طلوع در سرزمین رؤیا »

سردم اگر، تاریک و خاموش

باکی نیست

رؤیای خورشیدی به سر دارم، مرا بس!



اسیرم گر، ساکن و مرداب

ولی

رؤیای رودی را به سر دارم، مرا بس!



گمگشته‌ام، بی‌لانه و مطرود اگر

بیمی نیست

رؤیای پروازی به سر دارم، مرا بس!



اگر تنهایم و خسته و زخمی

هراسی نیست

رؤیای آغازی به سر دارم، مرا بس!



انسانِ کمر بسته به رؤیایِ « شدن » بودم و اینک

خورشیدم و رود و

پروازم و آغاز!

( به جنگاوران همیشه جوانِ راه آزادی! )

## « آتشفشان خورشید »

رزم‌آورانِ نوریم، در بیشه‌ی حماسه / ذلت نمی‌پذیریم، از سختی زمانه  
ما آسمانِ پرواز، تا یک جهانِ آزاد / ردّ ستاره‌ی سرخ، پیروزی را نشانه  
شور جوانیِ ما، هراس و مرگِ دشمن / دریادلانِ جنگیم، بی‌خوف و بی‌کرانه

ریشه فرو برده‌ایم، تا عمقِ خاکِ شرقی / عقاب‌های عزمیم، تا اوج پرگشوده  
رودیم و در خروشیم، کوهیم و استواریم / آوازِ سبزِ باغیم، دشتی ز نسل لاله  
در کارزارِ آتش، ما دخترانِ سیمُرخ / مردانِ ایستاده، در موجِ خون و کُله

در کوهسارِ میهن، فرهادِ خشم و کینیم / صدای تیشه‌هامان، شیرین‌ترین ترانه  
تفنگِ امیدِ خلق، چه خوش نشسته بر دوش / غرّد، بهار آرد، هزارها جوانه  
دمِ مسیحایی، چشمه‌ی جوشنده‌ایم / مزده‌ی آبادی، بر سرِ آن ویرانه

منصورِ این رهیم و، حلاجِ آن سیاهی / آتشفشانِ خورشید، در ظلمتِ شبانه  
« آپو » ست رهبرِ راه، جوششِ عشق در ما / در قلب‌مان زاده شد، رؤیای صادقانه  
ما کاروانِ لبخند، بر قلّه‌های ایمان / چون رقص تند باران، آزاد و شاعرانه



## « دل نوشته های قطره »

هر قطره، کلمه ای است

هر کلمه، آغازی

انسان، اگرچه قطره ای تنهاست

آخرین فصلِ دل نوشته های قطره، دریاست!

## « قطره و شکوفه »

هر قطره

کلمه‌ای است از شعر باران

که در قلب کوچکش

روح دریا موج می‌زند.

باران می‌بارد و باز،

فصلِ نزولِ دریاست!



هر شکوفه‌ی انار

رؤیای آتشینی است

که باغ را از عطرِ پُر رمز و رازِ « رسیدن »

سرمست می‌کند.

شکوفه‌باران است و باز،

فصلِ عروجِ رؤیاست!

( تقدیم به گریلاهای پ.ک.ک که در قرن سکوت، نوای زندگی آزاد را سر داده‌اند )

## « ترانه‌ی چریک »

عشق، پرواز است

دریا، آسمانِ پروازِ قطره‌هاست

دریغا، که در فقدانِ بزرگِ عشق

آدمی، مردابِ رؤیاهاست!



تو ای ز نسلِ چشمه‌ها و رودها، چریک!

با نوایِ تفنگِ خشمِ خود

ترانه‌ای برای عشق... ترانه‌ای برای زندگی بخوان

شبانه بر فراز کوه دور.

باشد که باز بشکُفند

در رگانِ خسته و کبودِ ذهنِ مردمانِ شهر

لاله‌های سرخِ نور.

« سفری به جاودانه »

« قطره » با آتشِ عشق آشنا شد

چشمه شد!

رودِ خروشنده و سرزنده شد!

موج‌زنان، رفت و رفت ...

« ذره » با عشق هم‌نوا شد،

نور شد!

پای تا سر، هلهله و شور شد!

رقص‌کنان، رفت و رفت ...



قطره‌ی آتش‌زده در خویش،

به دریا رسید

ذره‌ی بگداخته در عشق،

به معنا رسید



وسعتِ پُر هیبتِ دریا ببین! ... قطره کو؟!

جلوه‌ی پُر معنی کیهان ببین! ... ذره کو؟!

( به کوبانی که در هجوم تاریک‌دلان داعش، با مقاومت خود زندگی را پاس داشت )

« راز »

زندگی چیست؟

همین خورشید تابان

که ز تاریکیِ اعماق برآمد... گل سپیده بخشید و طلوعید!

همین دریای موج

که از عشق بجوشید... نغمه‌ی حادثه سر داد و خروشید!



زندگی چیست؟

یکی راز!

... ساده بگویم: همین بر سر پا ماندنِ یک شهر،

پس از آن‌همه خون و آتش و آوار

همین مشتِ گره‌کرده‌ی فریاد

که از خَلق بلند است، به روی ظلم و بیداد!



زندگی چیست؟

همین لحظه‌ی سبزینه و باران

همین غنچه‌ی بشکفته‌ی لبخند به یاران

که زیبا و بس آرام، نشستند بر لب شهیدی

... نام آشنا و ساده‌اش، « کوبانی »!

## « گُل سرخ و ماه و قطره »

خُفته دل نالید و گفت:

خبر از دریا نیست!

ردّی از رؤیا نیست!

رَه به فردایی نیست!



فرزانه‌ی بیدار گفت:

قطره، یک پنجره‌ی باز

به سمتِ دریاست.

گُل سرخ، دریچه‌ای

برای بوییدنِ رؤیاست.

ماه، روزنه‌ای از شبِ بن‌بست

به روشنایِ فرداست.



چشمِ دل، بینا شد و

خُفته دید:

« قطره‌ی تنها »، خودِ انسان است

« زیبا گُل سرخ »، عشق است و

« فانوسِ ماه »، امید!

## « فصلِ نهایت »

- فرزانه‌ترین کیست!؟

- همان سی مُرغِ جوینده‌ی مشتاق

که در هوای دیدارِ حقیقت

قفسِ خویش به یکباره شکستند و

چو در قلّه‌ی پرواز نشستند

یگانه سیمُرخ شدند.



- زیباترین کیست!؟

- همان کرمِ ابریشمِ کوچکِ پُر جوش و امید

که در حسرتِ نوشیدنِ خورشید

پیله‌ی شب‌گونه‌ی تقدیر، صبورانه درید

وانگهی در حلقه‌ی آتش شد و

خویشتن، پروانه دید.



- آزاده‌ترین کیست!؟

- همان قطره‌ی گم‌کرده رَه و دور از دوست

که در آرزوی وحدت، شعله‌آهی کُلبه‌ی تنهایی او سوخت

بی‌پاک، به امواجِ خطر زد دلِ شیدا

سرمستِ فنای در دوست شد و ... شد خودِ دریا.







نشر گریلا